

سیاست خارجی واشنگتن: زیاده خواهی با دست های

بسته

بسیاری از کسانی که از آقای اوباما پشتیبانی کرده بودند می پنداشتند که شاید وی در نخستین سال زمامداری خویش به پیشرفت های مهمی در چاره جوئی این مسائل نائل آید. این حامیان تا حدود زیادی مأیوس شده اند. دلسردی آنها، بازتاب چشمداشتی است که شاید اندکی بیش از اندازه از وی داشته اند، و همچنین ارزیابی نادرستی است که از خلق و خوی وی و محیطی کرده اند که او ناگزیر باید در آن دست به کار شود

نوشته **Michael KLARE**

لوموند دیپلماتیک

ژانویه

۲۰۱۰

برگردان: منوچهر مرزبانیان

باراک اوباما، به محض بازگشت از کپنهاگ، نتایج به دست آمده از کنفرانس سران درباره زیست بوم را ستود که کمابیش همه آن را نومید کننده توصیف کرده بودند. آنجا که کاخ سفید در باره پرونده های مهم دیگری چون جنگ در افغانستان، مسئله ایجاد مهاجر نشین های اسرائیلی در سرزمین های فلسطینی، وضعیت هندوراس ...، از سیاست جدید خارجی خود سخن می گوید، در گذار از حرف به عمل بیش از آنکه اقناع کننده باشد به پرگوئی می ماند. چند ماه پیش وزارت امور خارجه [آمریکا] تشریح می کرد که «باید بیاموزیم، نه در جهانی مبتنی بر سلسله مراتب، بلکه در دنیائی

همتراز با همالان خود رهبری کنیم». با نگاهی به نخستین سال زمامداری آقای اوباما، به نظر می‌رسد که چند کلاس تقویتی آموزش اضافی همچنان ضروری باشد. کمتر رئیس جمهوری در ایالات متحده به زمامداری رسیده است که اهداف سیاست خارجی‌اش به بلند پروازی آقای باراک اوباما بوده باشد. او که زمام امور را در ژانویه ۲۰۰۹، درست زمانی در دست گرفت که اعتبار بین‌المللی ایالات متحده خدشه‌ای جدی برداشته بود، در نظر داشت با پرداختن به طیف گسترده‌ای از معضلاتی چون خلع سلاح هسته‌ای، صلح میان اسرائیل و فلسطین، بهبود مناسبات با روسیه، سازش و آشتی میان «غرب» و دنیای اسلام، وجهه و آبروی از دست رفته‌ای را به کشورش بازگرداند. انگار اینهمه بس نبود که وی آرزو داشت توجه خویش را به مسائلی مانند فقر در جهان و تغییرات آب و هوایی نیز معطوف کند که حکومت آقای جورج دبلیو بوش تا حدود زیادی نادیده گرفته بود.

بسیاری از کسانی که از آقای اوباما پشتیبانی کرده بودند می‌پنداشتند که شاید وی در نخستین سال زمامداری خویش به پیشرفت‌های مهمی در چاره‌جویی این مسائل نائل آید. این حامیان تا حدود زیادی مأیوس شده‌اند. دل‌سردی آنها، بازتاب چشمداشتی است که شاید اندکی بیش از اندازه از وی داشته‌اند، و همچنین ارزیابی نادرستی است که از خلق و خوی وی و محیطی کرده‌اند که او ناگزیر باید در آن دست به کار شود (مقاله سرژ حلیمی را در همین شماره مطالعه فرمائید). او رهبری روشمند و مصلحت‌گراست که میل چندانی به اقدامات چشمگیر و شگفتی‌آور ندارد. او که از محدودیت‌های زمامداری در آمریکا - مهمتر از محدودیت‌هایی که تمام رؤسای جمهور دیگر ایالات متحده در دوران اخیر با آن روبرو بوده‌اند - نیک آگاه است، از دست زدن به ابتکاراتی می‌پرهیزد که بیش از این امکانات و توانایی‌های کشوری را به‌آزمون کشد که کسری‌های بودجه‌اش هم اینک هم مفاکی بی‌انتهاست.

چنانچه بخواهیم کارنامه نخستین سال حکومت وی را بررسی کنیم، مهم است که به یاد آوریم که هیچیک از سران آمریکا در بدو زمامداری خود با موقعیتی چنین زوال‌یافته و رو به‌نشیبی روبرو نبوده‌اند. هشت سال پیش هنگامی که آقای بوش رئیس‌جمهور شد، ایالات متحده از اقتصادی استوار و ارتشی به‌ظاهر پر توان برخوردار بود و حریفانی جدی پیش رو نداشت.

اوضاعی چنان دلخواه اینک از میان رفته است. تهاجم آقای بوش به افغانستان و سپس عراق، آن خیزش و شور همدردی را به هدر داد که ایالات متحده پس از سوؤ قصدهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از آن برخوردار گردیده بود. گذشته از آن به درازا کشیدن این مداخلات آنها را به شکست و ناکامی فاجعه بار و پرهزینه ای مبدل ساخته که روحیه ارتش آمریکا را متزلزل کرده است. در همان زمان، دولت به قید و بند های مقررات مالی پشت پا زده تا وام های ناسنجیده ای اعطا کند که نهایتاً به فروپاشی اقتصاد کشور انجامیده است.

مبادرت به جلوگیری از زوال بیشتر، لب کلام سیاست دولت اوباما را تشکیل می دهد. همانگونه که رئیس جمهور و گروه یاورانش تکرار می کنند کاری که باید کرد «به انجام رساندن هرچه بیشتر با کمترین امکانات است». برای تحقق آن، او به اقناع، به جای اجبار و الزام، به بحث و گفتگو به جای تعارض و تضاد، به سازش و مصالحه به جای سختگیری و نرمش ناپذیری، به گام های کوچک به جای شلنگ برداشتن های گزاف باور بسته است.

نمونه آنرا در کوشش هایی می بینم که برای جلب حمایت مسکو از اقدام برای کاهش انباشت سلاح های هسته ای در ایالات متحده و روسیه و بیان موضعی سخت تر در باره فعالیت های تغلیظ هسته ای ایران به کار رفت. با آگاهی از آنکه وی نخواهد توانست با خشم و ارباب - رویکردی پرورده آقای بوش - تائید کرملین را به دست آورد، رئیس جمهور اوباما پذیرفت که طرح آمریکا برای نصب شبکه راهبند ضد موشکی در لهستان را لغو کند، همان کرداری که مسکو مدت ها درخواست کرده بود. کارزار وی برای بخشیدن جان تازه ای به روابط دیپلماتیک با سوریه، به امید سست کردن رشته های پیوند میان دمشق و تهران و میسر ساختن مذاکرات صلح منطقه ای با اسرائیل نیز به همان اندازه گویای روش وی بوده است.

با اینهمه آقای اوباما در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه صلح نوبل در اسلو به روشنی به همگان گوشزد کرد که هرگاه دریابد که مصالح بنیادین ایالات متحده با خطری روبروست، همانند همه رؤسای جمهور اخیر آمریکا، حاضر است بی گفتگو به نیروی نظامی دست یازد. این عزم وی، در تصمیم به اعزام سربازان بیشتر به افغانستان (که خود می گوید اقدامی موقتی است) نظیر گسترش استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین برای رد یابی و کشتن رهبران طالبان در پاکستان آشکارا نمایان است.

همزمان آقای اوباما تصریح می کند که: «ما نمی توانیم منحصرأ به نیروی نظامی امید بندیم. آمریکا باید نیروی خویش را نه فقط با اعلام جنگ بلکه از طریق ظرفیت و توانی که در پایان بخشیدن به ستیزه ها و جلوگیری از وقوع آنها دارد نشان دهد.» این چشم انداز، بازتابی از سلوکی محتاط در طرح ریزی های راهبردی است که پیش از رسیدن او به کاخ سفید آغاز گردیده بود و هنگام نخستین ماه های دولتش دنبال شد. برای پیگیری این فرایند و رایزنی در مسائل سیاست خارجی، آقای اوباما چهره هائی را برگزیده است که بیشتر به «مصلحت گرایی» و «نرمش پذیری» نامبردارند تا موضع گیری هائی عقیدتی (۱). این مشاوران در مقابل، با تنظیم و پروراندن راهبردهائی که بازتابی از محدودیت های قدرت آمریکا و در عین حال بهره جوئی بهینه از امتیازات و برتری های طبیعی کشورشان است به پشتیبانی از رئیس جمهور برخاسته اند.

در ماه آوریل گذشته، هنگام همایش علمی فوق العاده دو روزه ای که در باره چشم انداز های راهبردی جدید ایالات متحده در واشنگتن برگزار شد، خطوط اصلی این رویکرد را به طور کامل پروراندند. این همایش که مؤسسه ملی مطالعات ملی راهبردی و دانشگاه دفاع ملی مشترکا سازمان داده بودند، شاهد سخنرانی شخصیت هائی مانند خانم میشل فلورنوی (Michèle Flournoy)، معاون وزیر دفاع، آقای جیمز ستاینبرگ (James Steinberg)، معاون وزیر مشاور در امور خارجه، و خانم آن-ماری سلاتر (Anne-Marie Slaughter)، مدیر طرح ریزی سیاسی در وزارت خارجه بود (۲).

اندیشه ای بینادی ره آورد این همایش علمی بود: ایالات متحده می باید با جهانی از در سازگاری برآید که در آن دیگر از توفقی بی رقیب برخوردار نیست. صاحب منصبی کارآزموده شرح داد که: «با توجه به دگرگونی های ژرفی که در کار است، باید آنچه که در باره آنها می توانیم دست به اقدام کنیم را از اموری تمیز دهیم که ناگزیر باید به سازگاری با آنها تن در داد.» برای نمونه در باره اوج گیری چین و هند سخنی که وی به میان آورد آن بود که: «ما قادر نیستیم مسیر جریانات را تغییر دهیم؛ هیچ راهکار پذیرفتنی در دسترس نیست که به تعویق انداختن رشد [آنها] را میسر سازد.» به جای برداشتی اینگونه، واشنگتن باید پیگیر آن باشد که این کشور ها را در نبرد علیه مسائل جهانی مانند عقب افتادگی، تغییرات جوی و بی نظمی اقتصادی [به دور خویش] گرد آورد.

نیازی به گفتن نیست که چنین برداشتی مستلزم دست کشیدن از هر آن چیزی است که به نخوت و خودپسندی یا عطوفت و بنده پروری می ماند. یک کارمند وزارت امور خارجه معتقد بود که «بابد بیاموزیم که نه در جهانی مبتنی بر سلسله مراتب، بلکه در دنیائی همتراز با همالان خود رهبری کنیم. ما نمی توانیم سلوک کشور های دیگر را به آنها دیکته کنیم، بلکه باید به اقناع کردن روی آوریم». این گفته شاید در برخی موارد به معنی پا بیرون گذاشتن از راه های پیموده و آزموده دیپلماتیک باشد تا به یمن امکانات غیر رسمی، به برقراری ارتباطاتی با مردم برخی کشورها بیانجامد.

به زعم خانم هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه این رویکرد را می توان مانند «قدرتی خرد ورز» توصیف کرد، یعنی «استفاده سنجیده و آگاهانه از تمامی وسائل و امکاناتی که در اختیار داریم، از جمله (... قدرت اقتصادی و نظامی، قریحه و استعداد خویش برای دست به کار شدن و ابداع، و نیز ظرفیت ها و اعتبار رئیس جمهور تازه و گروه همیارانش (۳)».

آقای اوباما با اینهمه مصلحتگرا تر از آنست که باور داشته باشد اگر «مصلح ملی» بینادین ایالات متحده را نادیده انگارد یا گروه رأی دهندگان متنفذ را از خویش گریزان و بیگانه سازد، خواهد توانست به پیشرفت هائی در زمینه هائی چون خلع سلاح هسته ای، صلح خاورمیانه، ریشه کنی فقر و غیره دست یابد، که فکر او را به خود مشغول داشته اند.

شاید زمانی هنوز ممکن بود که موضوع برقراری دموکراسی در افغانستان و بهبود وضعیت زندگی مردم آن کشور را پیش کشید. اما اکنون به نظر می رسد که چنین امری، دست کم با هزینه ای که آمریکا بتواند تحمل کند، دیگر از دسترس واشنگتن بیرون باشد. ناگزیر گزینه موجود میان پیروزی ممکن طالبان و انجام عملیاتی به قصد دادن فرصتی دیگر به رئیس جمهور حامد کرزای برای جبران اشتباهات گذشته خلاصه می شد. آقای اوباما باید از این گزینه آگاه بوده باشد. تشویش دیگر از آن بود که نکند پیروزی طالبان در افغانستان به نیروهای طالبان در پاکستان دل و جرئت بیشتری بخشد.

وضعیت ایران نیز مبارزه طلبی در دسر ساز و دست و پاگیری است. ترجیح آقای اوباما روشن است. وی خواستار طرح ریزی شیوه برونرفتی از کشمکش بر سر تغلیظ اورانیوم بر پایه مذاکره و گفتگوست که ایمان وی به کارائی تعامل به جایگزینی همستیزی و

رویارویی را تأیید کند. برای تحقق خواسته خویش او کوشید تا ایرانیان را به پای میز مذاکره بکشاند و در همان حال لزوم اعمال مجازات‌ها در صورت شکست این روش را به روس‌ها بقبولاند. امری به همان اهمیت، مجاب کردن حکومت اسرائیل بود تا مادام که به نظر آید که گفتگوها در حال پیشرفت اند از هر گونه عملیات نظامی خودداری کند. با اینحال زورآزمایی بر سر این مسئله محتمل می‌نماید (۴). و چون احتمال اندکی می‌رود که مجازات‌های تازه ایرانیان را به زانو درآورد، آقای اوباما ناگزیر از نو باید احتمال دست‌یازی به نیروی نظامی را در نظر گیرد.

در مورد روسیه، رئیس‌جمهور در پی برقراری آنگونه مناسباتی است که با خلع سلاح هسته‌ای و رویارویی با ایران همساز باشد. برای نیل به این هدف‌ها کوشیده است که از اعتماد و اطمینان رئیس‌جمهور دیمتری مدودف برخوردار گردد. او از وی به سبب گسیختن از راه و رسم جنگ سرد تمجید کرده و در همان حال سلفش ولادیمیر پوتین، که پیرو «شیوه کهنه پرداختن به امور (۵)» است را نکوهش کرده. آقای اوباما هنگام یک رشته از گفتگوهای دونفره، حمایت آقای مدودف برای کاهش درخور توجهی از سلاح‌های هسته‌ای انبار شده از هر دوسو را بدست آورد و از وی قول گرفت که چنانچه مجازات‌ها علیه ایران ضروری بنماید آنها را به کار بندد. با این وجود تنزل روابط میان مسکو و اوکراین (به مقاله‌ای در همین شماره مراجعه فرمائید)، یا دیگر جمهوری‌های پیشین شوروی ممکن است به کشاکش‌هایی با واشنگتن بیانجامد.

سرانجام در مورد پکن، آقای اوباما در پی بنا نهادن چهارچوب تازه‌ای در روابط دو کشور بوده است که در عین حفظ آزادی اقدام ایالات متحده، موقعیت نو پای ابرقدرتی چین را به حساب آورد. به عقیده وی اگر خواستار پرهیز از بحرانی در باره جزیره فرمز [تایوان] و جلب همکاری پکن در باره مسائلی چون گرم شدن جو زمین و دستیابی ایران و کره شمالی به [سلاح‌های] هسته‌ای باشیم، چنین چهارچوبی ناگزیر است. اما، با توجه به آن نگرانی که وزنه فزاینده اقتصادی چین برانگیخته و در ایالات متحده گسترش بسیار یافته است، چنین طرحی بلندپروازانه بنظر می‌آید.

این رویکرد آقای اوباما به خصوص هنگام بازدید وی از پکن در ماه نوامبر ۲۰۰۹ به روشنی دیده شد. بسیاری از آمریکائی‌ها افسوس خورده‌اند که وی سخنی در باره نقض مکرر حقوق بشر در تبت و کاهش مصنوعی ارزش پول چین به زبان نیاورد. با اینهمه، هو جین تائو رئیس‌جمهور چین و وی اعلامیه‌ای اصولی در باره روابط آینده

دو کشور را در روز ۱۷ نوامبر امضاء کردند که می تواند چهارچوبی برای همکاری دراز مدتی باشد که آقای اوباما آرزو داشته است: «ایالات متحده و چین از زمینه همکاری بیش از پیش گسترده ای برخوردارند و در مسئولیت های فزاینده مهمی درباره بسیاری از مسائل اساسی ناظر بر ثبات و رونق و رفاه جهانی سهیم اند.»

هرجا که ممکن بوده آقای اوباما کوشیده است که دیگران را با بینش خود از روابط بین الملل سهیم سازد، اما هرگاه که انجام طرحی مخالفی جدی در خارج و یا در داخل کشورش برانگیخته است تردیدی به خود راه نداده که از آن روی برتابد. در آمریکای لاتین، سیاست وی چندان از سیاست آقای بوش دوری نمی گزیند. و به محض آنکه عزم وی برای واداشتن اسرائیل به دست کشیدن از شهرک سازی در کرانه غربی رود اردن برای مهاجر نشینان به مقاومت انعطاف ناپذیری برخورد، به سادگی از این رویکرد دست کشید.